

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که مطرح شد راجع به بحث وضع بود، ابتدائاً چون بنا به این بود که روی کتاب مرحوم آقای نائینی باشد عبارت ایشان را خواندیم. عرض کردیم انصافاً عبارت ایشان در این جا خیلی روشن نیست و تصور مطلبی را که ایشان دارند، یک عنوان کلیات که نه مثلاً ذاتی است و نه جعلی است و نه بینهما است، و بجعل الهی، چون اگر ایشان واضع را خدا تصویر کردند یعنی مطرح کردند باید تصور وضع را هم طبق همان تصور بدهند. عبارت ایشان خیلی روشن نبود. به هر حال عبارت ایشان را هم خواندیم.

عرض کنم راجع به این مطلب چه آقایان قبل از ایشان و چه بعد از ایشان مفصل نوشتند، آقای خوئی هم نسبت به حد خودشان، آقایان مراجعه بفرمایند.

راجع به این بحث قبل از این که وارد حقیقت این علقه وضع و رابطه بین لفظ و معنا بشود یکی دو تا مطلب را مقدماتاً قبل از ورود در بحث عرض بکنیم شاید ان شا الله نافع باشد:

بحث اول این است که بدون شک لغت و وضع و الفاظ یک پدیده اجتماعی هستند که در زندگی بشر وجود دارد و تاثیرگذار است، حالا حد تاثیرش جای خودش. و بلا اشکال که ظواهر اجتماعی و پدیده های اجتماعی طبیعتشان یک طبیعت متغیری هستند یعنی طبیعت واحده ای نیستند. لکن این به این معنا نیست که اراده و اختیار انسان سلب بشود و مسئله اساسی تر این است که نحوه این پدیده ها را توضیح دادن و تفسیر کردن نکته خیلی مهمی است.

فرض کنید مثلاً ما در امور اجتماعی پدیده مسکن داریم، این که انسان به یک مسکن احتیاج دارد که حالا از غار شروع می شود تا زمان ما شکل آپارتمان هایی که فعلاً وجود دارد، این یک پدیده اجتماعی است و بدون شک در جوامع بشری، در تاریخ به حسب مکان های مختلف قطعاً مختلف است دیگه. فرض کنید در جاهایی که سردسیر است نحوه ساختمان به همین نحوی است که الان می سازند،

یک حال می سازند، چند تا اتاق و همه به هم پیچیده که برای حفظ گرما نافع تر باشد اما در شهرهایی مثل قم ما عاداتاً چنین ترکیب ساختمانی نیست، ترکیب ساختمانی حیاط است و دور و برش اتاق است. طبیعتاً در مناطق کوهستانی با مناطق ساحلی، حالا ساحل رودخانه باشد یک ترتیب دارد، ساحل دریا باشد، ساحل اقیانوس باشد، طبیعتاً اینها مختلفند.

لغت هم یک تعبیر این جوری است. بحثی را که باید در این جا در نظر گرفت این است که آیا لغت در حد امر اجتماعیست مثل همین ساختمان و مسکن و لباس و ملبس و این جور چیزهاست یا قضایایی که خورده می شود تابع آن جاست یا نه کلاً این مسئله فرق می کند؟ ظواهرش این است که واقعا فرق می کند، تاثیر مسکن و ملبس و خوراک در زندگی انسان، مخصوصاً در صورت اجتماعیست قابل انکار نیست لکن با لغت و با اصطلاحات و با وضعی که در وضع مطرح می شود در زبان کلاً فرق است. بله یک جهات مشترک دارند، می شود شما در ساحل دریا خانه هایی را به سبک غربی ها بسازید یا غربی ها خانه هایی را به سبک شرقی ها بسازند، بعد از این که امکانات گرم کردن باشد، این هست و این اختیار انسان سلب نمی شود چون بعضی هایشان دارند که اختیار انسان سلب می شود، نه در حدی نیست که اختیار انسان سلب بشود. اختیار تاثیرگذار است. در لفظ هم این مقدار هست یعنی طبیعتاً این طور است که افراد تابع جامعه خودشان هستند. تاریخ تاریخ خودشان و زمان و مکان خودشان هستند لکن این به این معنا نیست که انسان نتواند اعمال اراده و اختیار و آزادی خودش را بکند، حق اراده انسان از انسان سلب نمی شود، و اصولاً همان طور که خودمان بالوجدان احساس می کنیم، حالا غیر از اقامه برهان. اصولاً مسئله صحبت و لغت در صمیم ذات انسان، در واقع ذات انسان تاثیر خیلی بیشتری دارد تا مسئله مسکن، حتی بعضی ها لغت را همان فکر می دانند. به جای این که در فکر بحث بکنند در لغت بحث می کنند. تاثیر اجتماعی دارد اما با بقیه پدیده های اجتماعی کاملاً فرق می کند.

مطلب دومی که در این جا هست جمله ای از تفسیرها را بعد بیان می کنیم که در این جا گفته شده لکن یک نکته ای را که در این جا در کلیه تفسیرها قبل از این که ورود در تفسیرها بشود، آنها را هم به نحو اجمال چون بنا نیست که در این بحث ها طولانی صحبت بشود. این قدر در اصول مشکلات داریم که این بحث نباید جای زیادی را بگیرد.

مشکلاتی را که یعنی بحثی که در این جا هست این است که یعنی تفسیرهایی که ارائه شده اگر دقت بشود بیشتر این تفسیرها جنبه یک نوع توضیح تصویری است، نه تصدیقی. و آنچه که ما در وضع داریم اساسا خواهد آمد که دلالت وضعی اساسا تصدیقی است، تصویری نیست، یعنی آن چه که احتیاج ما به وضع و لغت بود این بود که بگوییم آب بیاور اما آب به این معناست، بیاور به این معناست، اینها معانی مدلول تصویری معانی بعدی است و إلا اساسا آن چه که وضع به او تعلق گرفته همان دلالت تصدیقی است، این مطلب را خود من هم در ذهنم بود. بعد دیدم آقای خوئی هم در یکی از این موارد اشاره ای به این مطلب دارد، شاید نیم سطری، نمی دانم مراد ایشان هم این معناست یا نه، فعلا هم من نسبت نمی دهم اما چون مفصل بحث نکردند من عرض کنم که این را باید مورد توجه قرار داد یعنی معظم تفسیرهایی که ارائه شده مناسب با مسئله مدلول تصویری است نه مدلول تصدیقی. فرض کنید مثلا انگیزه های شرطی شده. خب این در انگیزه های شرطی شده آن چه که بود فرض کنید بین آوردن طعام و بین این که مثلا یک زنگی زده بشود این رابطه برقرار کرد یعنی این دو تا را به هم مرتبط کرد، آن کسی که رابطه را اساسا برقرار می کند امر غریزی بوده که در حیوان بوده. به حیثی که مثلا بعد از ۲۱ بار غذا نیاورد لکن زنگ را زد، یک آزمایش معروفی است، زنگ را زد دید که بزاق حیوان شروع به ترشح کردن کرد. درست مثل حالتی که در دیدن غذا این حالت برایش پیدا می شد. حالا ما به جای انگیزه های شرطی شده علل غیر طبیعی را به جای علت طبیعی گذاشتن. فرض کنید آوردن غذا به عنوان علت طبیعی باشد اما زنگ زدن علت طبیعی برای بزاق دهان نیست. حالا انگیزه چون به شخص بر می گردد. حالا ما به عنوان علت که عنوان عام است.

اینها یک اصطلاحی را دارند که شما یک چیزی را که علت نیست برای یک مطلبی لکن مرتبطش بکنیم با آنی که علت است، این طبیعت انسان و طبیعت حیوان بین این دو تا رابطه را می بیند و طبیعتا این دو تا باهم مرتبط می شوند. بعد از این ارتباط همچنان که علت طبیعی این تاثیر را داشت آن علت غیر طبیعی هم همین تاثیر را دارد.

یکی از حضار: یعنی فرق بین سراب و دلیل را می خواهید بگویید که دلیل در ذهن است؟

آیت الله مددی: نه، یک غریزه ای در حیوان است، آنی که علت طبیعی است دیدن غذاست، بزاق حیوان را تحریک می کند که این علت طبیعی است اما اگر زنگ بزنند یا چراغ روشن بکنند خب بزاق حیوان تحریک می شود. تصادفا این آزمایش را به یک نفر روسی پائولوف نسبت دادند، بعضی ها هم به آن یکی دیگه انگلیسی، مثلا وقتی که می خواست به این حیوان غذا بیاورد ۲۱ بار هنگامی که غذا را می داد یک زنگی هم می زد، دفعه آخر دفعه بیست و دوم غذا نیاورد اما زنگ زد، خب زنگ زدن علت طبیعی برای ترشح بزاق نیست، دید همان حیوان شروع کرد بزاقش به ترشح کردن یعنی آنی که علت طبیعی نبود به صورت علت طبیعی در آمد. این را انگیزه می گویند. انگیزه آن علت ذاتی است که در انسان است و شرط هم به معنای ربط دادن است. بحثی را هم دارند که اصلا چرا کلمه انگلیسی به انگیزه های شرطی شده معنا شده است. عرض کردم در لغت عربی هم غالبا الحافز المشروط، الحافز یعنی انگیزه، مثلا مما يحفزني، آن که یکی از انگیزه های من برای عمل این است، حفّز و حفّزه به معنای این که او را برانگیخت. انگیزه هم به این معناست. این را توضیح دادیم.

حالا دقت بکنید که در این جا یک رابطه ای را ایجاد می کند بین غذا و بین زنگ. طبیعا این رابطه را می شد بین غذا و بین چراغ، چراغ روشن بشود، فرق نمی کند. این رابطه را ایجاد بکند بین چراغ و یک شیء دیگری، فرض کنید مثلا یک اسباب بازی و صدای خاصی، یا مثلا این رابطه را برقرار بکند بین غذا و بین لباس معین و پارچه معین، می شود این رابطه را برقرار کرد. این که لباس یا زنگ یا نور چراغ این سبب تحریک بزاق بشود قطعا طبیعی نیست، غیر طبیعی است لکن اگر این را مقارن کرد، اگر این را با یک امر طبیعی همراه کرد آن اثر طبیعی به این غیر طبیعی هم سریان می دهد، معنای انگیزه های شرطی شده این است. این تفسیری است که گفته شده، از غربی هم مثل برتراند راسل، من در کتابی عربی از برتراند راسل در ایام نجف دیدم که ترجمه افکار فلسفیش بود، در فارسی به مقداری که من دیدم ندیدم که این بحث را کرده باشند اما در کتاب هایی که به عربی ترجمه شده دیدم. لذا به ایشان نسبت می دهم که این طبق انگیزه.

.....

لکن مشکلی که در این تصور هست این یک نوع مدلول تصویری است اصلاً، یعنی رابطه برقرار کردن بین زنگ و بین غذا، احضار غذا. زنگ با غذا، این یک نوع مدلول تصویری است یعنی یک چیز را آدم ببیند. یک معنایی به ذهنش خطور می کند و یک حالتی برای او ایجاد می شود، یک چیزی دیگری در آن حالت نمی آید، لکن این دو تا را با هم مقترن بکند. بعضی ها هم قرن اکید معنا کردند یعنی تقارن شدید، بین این دو تا تقارن ایجاد بکند، آن که انگیزه نبود آن هم یواش یواش انگیزه می شود. البته این بحث ابتدائی است و بعد هم روی آن بحث کردند و بر اثر چند بار پیدا می شود و بعد چطور از بین می رود و الی آخر بحث ها که در اصول روانشناسی بحث های خاص خودش را دارد. همین اصول روانشناسی است که به فارسی است آن جا اصلاً دارد، این اصلاً یک فصلی در انگیزه های شرطی شده است. آقایان می توانند مراجعه بکنند. این حالتی در حیوان است.

اما مشکل کار این است که در حقیقت اگر ما این تفسیر را هم برای وضع قبول بکنیم این یک مدلول تصویری است. عرض کردم آقای خوئی، یادم رفته که در کدام یکی از این کتابها، این اشکال را در حدود نیم سطر اشکال می کند، ایشان می گوید با این که خواهیم گفت دلالت وضعیه دلالت تصدیقیه است، تصویریه نیست، این اشکال راست است. من خودم به ذهنم آمده بود و خیال می کردم به ذهن خودم آمده است ولی بعد دیدم آقای خوئی هم نوشتند، حالا به احترام ایشان اسم ایشان را ببریم ولی در ذهن خودم بود. مشکلی که در این جا پیدا می شود آن مشکل این است که این یک مدلول تصویری است یعنی یک رابطه ای را ایجاد می کند بین احضار غذا و زنگ. این تصویری است، در صورتی که ان شاء الله خواهد آمد آنی که حاجت انسان و احتیاج انسان به وضع و لغت است یک حالت تصدیقی است یعنی این طور نبوده که بشر بیاید بگوید آب، اول لفظ آب را به این معنا و بعد بگوید آب بیاور. به عکس است. آن چه که اول بشر جعل کرده آب بیاور بوده. بعد یک رابطه ای بین آب و مایع خارجی پیدا می شود.

یکی از حضار: در این قسمت سگ تصدیق می کند که غذا آمده یعنی دلالت انگیزه های شرطی شده برای آن موضوع شرطی شده تصدیق است.

آیت الله مددی: انگیزه یعنی چراغ روشن کردن، مراد از انگیزه این است. این چراغ روشن کردن انگیزه برای بزاق نیست لکن وقتی که با آوردن غذا ربط پیدا کرد انگیزه می شود.

یکی از حضار: تصدیق به غذا پیدا می کند.

آیت الله مددی: این تصدیق نیست، این یک نوع غریزه است. شنیدن آن زنگ، لذا دقت بکنید!

حالا اگر شما بگویید که ما می توانیم همین را در دلالت تصدیقی بکار ببریم، وقتی گفت آب بیاور این مثل آن احضار غذاست، نه این که آب، این تفسیر مناسب است که آب را با مایع خارجی ربط بدهیم، این تفسیر که مناسب آن است. بگوییم نه، مناسب با معنای وضع که مدلول تصدیقی باشد با آن رابطه قرار بدهیم. خب می شود گفت، مشکل خاصی ندارد. نمی توانم بگویم یک امر خیلی عجیب و غریبی است، یعنی آب بیاور این آب بیاور. حالا این آب بیاور با چه چیزی ترابط پیدا کرده است؟ آب بیاور ترابط با چه چیزی پیدا کرده که بعد انگیزه شرطی شده است؟ خودش یک بحثی است.

غیر از این نکته در حقیقت این شخص بر فرض هم بگوید که این دلالت تصدیقی این وضع شده باید یک تفسیر دیگری برای مفرد هم بدهد. آخه مشکل کار ما این است، ما یک تفسیری را که برای وضع و دلالت تصدیقی می دهیم بعد برای مفرد هم باید تفسیر بدهیم. چون آنی که وضع شده آب بیاور بود. بعد چطور شد آب به معنای مایع خارجی شد؟ این دومی هم دارد، دقت می کنید؟ یک مرحله دوم هم دارد. اگر بنا شد انگیزه شرطی شده به قول این آقا بین لفظ آب بیاور، حالا با آن معنای دیگر. مثلاً همراه بشود، فرض کنید ما به این معنا فرض بکنیم بعد باز یک مرحله دیگر هم دارد. آن مرحله دیگر این است که خب چطور شد آب با این مایع خارجی ارتباط پیدا کرد؟ تصورش روشن شد؟ لذا اگر ما گفتیم دلالت وضعی دلالت تصدیقی است، اگر دلالت وضعی را دلالت تصدیقی گرفتیم که صحیحش هم همین است در این جا می ماند مدلول تصویری را چطور تفسیر بکنیم؟ مگر دو تا انگیزه شرطی شده باشد. مشکل این است که اول تصور نمی کند. آنی را که ابتدائاً بشر قرار می دهد آب بیاور است.

یکی از حضار: ما تکنون لغت را بررسی می کنیم، آن بشر نخستین اول برای مورد هایی که هست، مثلاً کودکی که رشد می کند اول نمی آید هیئات ترکیبی را درست بکند.

آیت الله مددی: اصلاً تصادفاً الان فکر می کنم در اسلوب های تعلیم در غرب به جای این که مفردات را به بچه یاد بدهند. مثلاً بابا آب داد، بابا نان داد، جمله را یاد می دهند نه مفرد. به عکس است. اول جمله را یاد می دهند.

در باب تعلیم هم روششان فعلاً این است که جمله را یاد می دهند نه مفرد را، چون اگر بر فرض مفرد باشد خودش باید به یک جمله برگردد. آب به معنای این هست، باز به یک جمله بر می گردد. اگر می خواهد مفرد را بگوید دقت بکنید! باز باید به یک جمله برگردد. این بحث این است که اگر بنا شد بشر اولیه. الان بشر اولیه تصورش خیلی راحت است، همین بچه. شما با بچه چطور صحبت می کنید؟ شما مثلاً آب را نشان می دهید و می گوید آب، یعنی این آب است. پس این به دلالت تصدیقی برگشت.

یکی از حضار: مثلاً لغت ها را یکی یکی یاد می دهند. مثلاً کودکی که به هر چیزی می رسد اسمش را می گوید
آیت الله مددی: در حقیقت اسم آن را که می گوید، مثل و فی جواب کیف زید قل فزید استغنی، غرض در حقیقت این باز هم مدلول تصدیقی است. حالا ان شا الله روی مبنایش.

یکی از حضار: ظاهراً عملیات وضع این جوری است که واضع یک لفظی را تصور می کند، یک معنایی را تصور می کند و این لفظ را به آن معنا به صورت دلالت تصدیقی قرار می دهد. یعنی تصور هست، ولی بعد به صورت دلالت تصدیقی قرار می دهد، می شود این علی است، پسرش تازه متولد شده، این آب است. این عملیات است.

آیت الله مددی: آن وقت تصور مفرد چه؟ مدلول تصویری چه؟

به هر حال ان شا الله این مطلب خواهد آمد.

آن وقت این آقایانی که مثلاً قائل به انگیزه های شرطی شده قائل هستند باید به دو تا انگیزه شرطی شده قائل بشوند نه یکی. یکی در مدلول تصدیقی که اساساً وضع است و یکی هم در مدلول تصویری است. دقت بکنید! روی مطلب فکر بکنید. هم در مدلول تصدیقی

باید انگیزه های شرطی شده را مطرح بکنند و هم در مدلول تصویری. و ظاهرا این است. آن هایی که دلالت تصدیقی می گویند اصلا می گویند وقتی گفت آب بیاور این کلمه آب به معنای مایه بر اثر انس لفظی پیدا می شود. این انس ذهن پیدا می شود. وضع به او نخورده است. آن چه که وضع به او تعلق می گیرد آب بیاور است. آنی را که بشر اساسا وضع می کند اساسا، چون احتیاج انسان به مفاهیم تصدیقی است. چون بشر طبق مفاهیم تصدیقی وضع می کند، البته وقتی پنج بار گفت آب بیاور بین لفظ آب و مایع خارجی هم ارتباطی برقرار می کند که غالبا بر اثر انس ذهن است، یا حالا مثلا آقای خوئی.

لذا یک مشکلی که الان در این تفاسیری که برای وضع مطرح می شود آن در حقیقت اساس مشکلیش این است که آیا یک تفسیر واحدی را ارائه می دهند برای هر دو؟ یا اساسا تصورشان این است که وضع به مفرد خورده، به مدلول تصویری خورده. اصلا دلالت تصویری موضوع وضع، دلالت وضعیه همان دلالت تصویری است، تصدیقی نیست یا نه وضع در حقیقت به دلالت تصدیقی خورده. آن وقت باید یک تفصیلی هم برای دلالت تصویری بدهند چون در این که دلالت تصویری هست که جای بحث نداریم در کتب لغت. آب یعنی فلان، ولو این آب یعنی فلان خودش جمله است، خودش یک دلالت تصدیقی است اما بدون شک از شنیدن لفظ آب، حتی اگر فرض کنید پشت دیوار باشیم، فرض کنید دری به دیوار بخورد و کلمه آب بیاید ما معنای آب به ذهنمان می آید، یکی از حضار: اصلا خود آب هم اول یک تصور دارد؟ تصدیق که حکم است، آن که وضع نمی خواهد.

آیت الله مددی: نه یعنی جمله، یعنی مفرد را نگفتند، بشر ابتدائا لفظی برای آب قرار نداده است. آنی که بشر آمد وضع کرد حالا به هر نحوی که بخواهیم تصور وضع بکنیم، آنی که بشر آمد وضع کرد حالا الهی باشد یا فلان باشد یا علت تامه، به هر نحوی، آنی را که آمد وضع کرد یک مدلول تصدیقی است. هیئت نیست. چرا؟ چون حاجت ما این بود.

یکی از حضار: یک تصور ترکیبی، تصدیق حکم است دیگه.

آیت الله مددی: این جا هم حکم است دیگه، فرق نمی کند.

مثلا می خواسته بگوید الان روز است. الان روز است حکم است.

یکی از حضار: الان روز است یک تصور دارد، بعد حکم می دهد.

آیت الله مددی: این تصور بعد پیدا شده، حرف این است. بحث این است.

یکی از حضار: تصدیق بلا تصور چطور پیدا شد؟

آیت الله مددی: بعد بر اثر انس ذهن.

یکی از حضار: یعنی می فرمایید حتی یک صوتی که از یک خردسال صادر می شود این منظور تصدیقی است، یعنی حتی اگر وقتی به

آب اشاره می کند و یک صوتی را از خودش خارج می کند منظورش این است که این را به من بده .

آیت الله مددی: با اشاره اضافه می کند دیگه، اصلا اشاره و لفظ یک واقعیته اند.

عرض کردیم ما در بحث مکاسب عرض کردیم. اصطلاحا حالا چون زمان ما چون این بحث کامپیوتر و دیجیتال اضافه شده. تا قبل از

این زمان ما اصولا ابراز معانی را، عرض کردیم حتی در مثل عقود که یک نوع قرارداد است که باید بسته بشود. در مثل عقود به پنج

راه گفتند دیگه، لفظ است و کتابت است و اشاره است و سکوت است و فعل است. پنج تاست که این ها دلالت بر مقاصد انسانی می

کنند. این پنج تا. آن وقت کدام یکی از این پنج تا معتبر است و کدام یکی نیست بحث کردند.

پس مثلا فرض کنید چرا آمدند گفتند که ما بیشتر به لفظ؟ چون اشاره در جایی بود که نور باشد، شب باشد و تاریک باشد اشاره فائده

ندارد. اشاره محدودیت دارد، بعضی از مفاهیم قابل تعلق اشاره نیست. کتابت که فرع تلفظ است و آن هیچی، فعل خارجی هم خواهی

نخواهی محدودیت دارد، تبیین دقیق نمی کند، سکوت هم که از همه شان بدتر. الان عده ایشان حتی در معاملات لفظ را مقدم می کنند

مثل اسلامی ها و عده ای هم کتابت مثل غربی ها. اشاره را هم بعضی ها قبول می کنند و فعل را هم تا حدی. سکوت را هم قبول نکردند.

این خلاصه آرای حقوقدان های جدید. عرض کردم این قبل از عصر دیجیتال که الان شروع شده است. قبل از عصر ما متعارف این بود.

چون حالا رمز و رموز و چیزهای دیگه هم آمده ما الان وارد بحث آنها نمی شویم.

آن وقت در این جا اشاره هم همین کار است. شما با اشاره مفرد را نمی گوئید. با اشاره مثلا می گوئید بیرون برو، یعنی با اشاره حتی مثلا شما می خواهید قرار بدهید که یک مقدار. اشاره شبیه همان تفسیر تشریع به تکوین است. همان امری که می خواهد بگوید با یک عمل خارجی منعکس می کند. مثلا بهش اشاره می کنند در را ببند. اشاره می کند و این طوری می کند که بیرون برو. دقت می کنید؟ در حقیقت اشاره هم همین است.

لفظ هم نائب مناب همان است. فقط لفظ سهولت بیشتری دارد. در همه جاها جاری است. دقت بیشتری دارد. اشاره آن قدر دقت کافی ندارد. لفظ دقت کافی دارد، مثلا نیم ساعت دیگه برو بیرون. این را با اشاره گفتن. طبیعتا بقیه امور فرق نمی کند. یک مقدار مشکلاتی دارد اما لفظ از تمام اینها آسانتر و سهلتر است. کتابت هم که علم می خواهد و الی آخره. ترتیب خاصی می خواهد و قلم می خواهد و ملاک می خواهد و الی آخره. کتاب و نوشتار می خواهد. حالا وارد آن بحث نمی خواهیم بشویم.

پس بنابراین خوب دقت بکنید این تفسیرهایی که اینها، عرض کردم دیدم آقای خوئی هم، من در ذهنم بود که به ذهن خودم رسیده است. دیدم ایشان هم دارند. حالا به احترام ایشان. این حرف بدی نیست و لذا این ها وقتی می گویند دلالت وضعی همان دلالت تصدیقی است در بخش دلالت تصویری می گویند مال انس ذهن است، مربوط به وضع نیست، آنی را که شرع ابتدائا قرار می دهد دلالت تصدیقی و مدلول تصدیقی است چون حاجت به مدلول تصدیقی است. چون رابطه ای که انسان پیدا می کند به یک مدلول تصدیقی است. این مدلول تصدیقی را انسان به افزایش لفظ قرار می دهد. خب طبعا بر اثر کثرت استعمال ذهن با مفردات انس پیدا می کند. این متفرع بر وضع است. خود وضع به این تعلق ندارد.

آن وقت خوب دقت بکنید، این معانی ای که بعدا عرض می کنیم، فرض کنید تداعی معانی من باب مثال. فرض کنید مثلا من باب مثال انگیزه های شرطی شده، جعل علامت، تخصیص اللفظ بالمعنی، اعتبار هوویت، مثلا این هوویت که می گوید هوویت اعتباری بین لفظ و معناست این بیشتر به مدلول تصویری می خورد دیگه. می خواهد بگوید لفظ آب با این معنا یک ارتباط مستقیم پیدا کرده. هوو

دیگه. این آب همان مایع خارجی است. این بیشتر به مدلول تصویری می خورد. این بیشتر به مدلول تصویری می خورد. با مدلول تصدیقی نمی خورد.

و لذا خیلی از این آقایان هم قائل هستند که دلالت وضعی دلالت تصدیقی است. اصلا مدلول تصدیقی را دلالت وضعیه می دانند. این دو تا مبنا گاهی با یکدیگر و درست هم همان است. یعنی آنی که بشر در اساس وضع کرده همان مدلول تصدیقی است و لذا در حقیقت باید دو تفسیر باشد. این کسی که قائل به انگیزه های شرطی شده باید ملتفت بشود، مگر این که قائل بشود وضع فقط به دلالت تصویری خورده. مگر در آن مسئله بگویند ما چون قائل به انگیزه های شرطی هستیم. چون لوازم کار را ندیدیم. مثلا اگر هوهویت اعتباری گفت، جعل هوهویت اعتباری، بگویند وضع فقط به مدلول تصدیقی، مرحله متاخر است. مگر این طور قائل بشویم و إلا بنا بر این که دلالت وضعی مدلول تصدیقی است باید یک تفسیری هم برای آن مرحله اقامه بکند، این هم مطلب دومی بود که در تفسیرهایی که بعد گفت و خواهد شد ان شاء الله این نکته مراعات بشود یعنی در تفسیری را که برای وضع می گوئیم فرق بین دو تا مدلول را بگذاریم. تصدیقی و تصویری. اولاً وضع را ما تصویری می دانیم یا تصدیقی، اگر تصدیقی گرفتیم کما هو المشهور، آن وقت تصویر ما برای مدلول تصویری چیست؟ آنی را که انسان مثلا فرض کنید در اول به صورت صوت بود من باب مثال. عرض کردم ما به طور طبیعی آنجاها را بحث نمی کنیم. این صوتی که از انسان خارج شد مثلا برو بیرون. بیا، آب بده، غذا بده. ببینید، مدلول های تصدیقی اصولاً محل کلام بوده. خب بعد یک انس ذهن پیدا می شود یا همان نکته ای که در آن جا گفته شد مثلا فرض کنید انگیزه های شرطی شده.

دو مرتبه در مدلول تصویری هم باید مطرح بکند یعنی تفسیری را که از وضع می دهد یک تفسیر، مثل بقیه امور. منسجم با مطالب دیگر لغت باشد، منسجم با بقیه باشد. نه این که ما این بحث را این جا یک جور معنا بکنیم و در آن بحث تصویری و تصدیقی جور دیگری معنا بکنیم. یعنی مبنا بر آن تصور باید این جا وارد بشود. بگویند نه آقا اصلا ما دلالت وضعی را دلالت تصویری و مدلول تصویری می دانیم، تصدیقی قائل نیستیم. خب این بحث دیگری است حالا مبنا مختلف است. آن وقت باید تفسیری را ارائه بدهد برای مدلول تصویری. این هم نکته دوم است.

نکته سوم که خب طبیعتا فعلا جایش هم نیست، لکن به اندازه اشاره وار به این مطلب فقط بیان بکنیم. مرحوم آقای خوئی در این جا با این که حالا مرحوم نائینی قائل شدند که واضع هو الله، چیزی از ادله نقلی و سمعیه نیاوردند. آقای خوئی آیه مبارکه علمه البیان، خلق الانسان، علمه البیان را به مناسبتی در خلال کلماتی آوردند. بعضی هایش را امروز خواندیم و بعضی را دیروز خواندم لکن چون سریع می خوانم توجه کافی نداشتم.

به هر حال که عرض کردیم در کتب قوم در ذیل آیه و علم آدم الاسماء، این که واضع خداست آن جا هم گفتند. غرض اختصاص به مرحوم نائینی ندارد و این آیه ای که آقای خوئی فرمودند علمه البیان، این هم هست، آن آیه علم آدم الاسماء هر دو هست. لکن آنی که من بیشتر دیدم آن است و مرحوم نائینی به هیچ کدام تمسک نکرده است.

عرض کنیم که حالا یک تصویر کلی درباره اسمش وضع باشد یا لغت باشد یا اسم باشد، الفاظ باشد، واژگان باشد یا هر چیزی باشد. اگر ما باشیم و این آیه مبارکه ای که آقای خوئی فرمودند. ظاهر این آیه مبارکه بیان است، ایشان بیان را با لفظ و لغت مرادف گرفتند اما بیان به معنای لفظ نیست. بیان اساسا خودش در لغت عرب، بان و بیان به معنای جدایی است و به معنای فراق است، فراق و جدایی را بین. همین قصیده معروف آن آقا که مقابل پیغمبر خواند برای نجات خودش، بانت یعنی بعید شد، دور شد، فراق حاصل شد و در لغت عرب هم وقتی کلاغ و غراب صدا می زند غراب البین، به اصطلاح می گویند کلام و صدای کلاغ. غراب نحس است، غراب البین با ناله خودش خبر از جدایی می دهد که مثلا این جمع شما متفرق خواهد شد، جدا خواهد شد.

اگر ما باشیم و ظاهر این آیات مبارکه در این جا آنی را که در انسان ازش تعبیر کرده بیان است. بیان خصلت جداسازی و تفکیکی است که در انسان هست. یعنی اساسا آن چه که ما در تمام معارف بشری به طور مطلق، چه حالا معارفی که مربوط به تمدن ها باشد و چه معارفی که، اصطلاحا تمدن را بعضی ها می دانید با فرهنگ و تمدن، بعضیها مترادف می دانند لکن شاید اصطلاح بیشترشان این باشد که تمدن مظاهر خارجی را می گویند. مثل ماشین و هواپیما و هلیکوپتر و راه آهن، حالا با الاغ سفر بکنند یا با ماشین و یا با هواپیما یا هلیکوپتر.. این مظاهر خارجی را اصطلاحا بشتر تمدن می گویند. مظاهر فکری و فرهنگی و فلسفی و عرفانی را فرهنگ می گویند،

عرب ها هم به یکی تمدن و المدنیة می گویند و به یکی ثقاة می گویند، ثقافه به معنای فرهنگ بیشتر مفاهیم ذهنی است، امور ذهنی و رشد فکری را امور فرهنگی می گویند. اموری که به ظواهر جامعه بر می گردد مثل همین وسائل، اینها را تمدن می گویند. فرهنگ و تمدن. این که رشد فرهنگ و رشد تمدن، یا توسعه تمدن.

رشد را هم بیشتر آن جنبه نمو فکری می گویند، توسعه را بیشتر جنبه های مادی می گویند. حالا این اصطلاحات است و ممکن است چیه هم بکار ببرند. فعلا خیلی دنبال این اصطلاحات نیستیم. ببینید در زندگی بشر آن چه که منشا تمام این مراحل تمدن و مراحل فرهنگ است آن در حقیقت مدیون جداسازی است. تفکیک و جداسازی اساسش این است. فرض کنید چوب درخت را می گیرد و از آن ده ها چیز درست می کند، قلم می سازد، میز می سازد، صندلی می سازد، آن وقت در تفکرات خودش و در تفکرات فلسفی خودش علت و معلول و نحوه اضافات و جواهر، یکی یکی اینها را جدا می کند. این یک خصلتی در انسان است که در هیچ حیوانی وجود ندارد. حالا گاهی از آن تعبیر به عقل می کنند، تعبیر مختلف است. این حالت جداسازی، بیان در این جا به اصطلاح مظهر صفت رحمانیت گرفته شده، الرحمن علم القرآن، خلق الانسان، علمه البیان، آن وقت مظهر رحمانیت حضرت حق را به اصطلاح تعلیم بیان برای انسان گرفتند و چون در قرآن یک اصطلاح قرآنی هست که إنما أمره إذا اراد شیئا أن یقول له کن فیکون، اصطلاحا می گویند در این جا حتی فاء هم نیامده است، خلق الانسان فعلمه البیان هم نفرمود. علمه البیان، این معنایش این است که این تعلیم بیان و آموزش بیان، این بیانی که به انسان داده شد، این جداسازی در انسان نه ذاتی انسان است. ذات انسان است. اصلا آن ذات انسان است، ذاتی نیست. گفت ذاتی شیء لم یکن معللا، این ذاتی نیست. اصلا کانما اگر انسان باز بشود این توش خصلت این حقیقت انسان است. ظاهر آیه مبارکه، حالا ما کار نداریم. فعلا جهات دیگر را نمی خواهیم. ظاهر این آیه مبارکه که این ها مظهر رحمانیت حضرت حق هستند و ظاهر آیه مبارکه این است که در انسان این خصلت اساسی انسان این جداسازی است که تمدن هایی که الان است. وسائل و مواد اولیه ده ها چیز، صدها و هزاران چیز از آن می تواند بسازد. بحث های تفکرات فلسفی و علمی است. کل تاریخ بشر را نگاه بکنید، حالا اینها خیال می کنند مثلا

ذاتی است. نه ذات انسان یک ذات متمایزی است که این حالت جداسازی را دارد. جواهر و اعراض و جنس و فصل و إلى آخره. تمام

این علوم و معارف بشری را نگاه بکنید، تمام صناعات و تمام تمدن بشری و فرهنگ بشری اساسش بر این است.

یکی از حضار: علمه البیان یعنی انسان بوده و بعد آن تعلیم شده است. ذاتش که نیست.

آیت الله مددی: آن وقت کلمه علمه که در این جا آمده و در سوره بقره در اسماء آمده، ما عرض کردیم چون بعضی از کلمات در لغت

عرب ریشه های محسوس دارد. گفت ارجاع المعقول الی المحسوس، برای این که معانی معقول را درک بکنند سعی می کنند به معانی

محسوس ارجاع بدهند.

فرض کنید عقل را می گویند از عقل است. عقل آن چیزی است که دست شتر را وقتی نشست با آن دستش را می بندند که بلند نشود.

عقل هم به این معناست. علم این طور نیست، علم خودش یک ماده مستقلی است. عرض کردیم یکی از راه هایی را که هم قدیمی ها

رفتند و هم جدیدی ها رفتند این است که اشتقاقات را، چون از اشتقاقات علم که ما داریم، علم، لمع هم هست، عمل هم هست، احتمال

بسیار قوی دارد که در لغت عرب این سه تا حرف عین و لام و میم دارای یک معنای مشترکی هستند و عمل و طبیعت عمل در مقابل

فکر ثبات است و لمعان به معنای برق زدن است. لذا بعید نیست که در کلمه علم هر دو معنا لحاظ شده باشد. خوب دقت بکنید! یعنی

در معنای علم لحاظ شده ثبات و مثل برق می درخشد. درخشش و سرّ این که مثلاً کلمه ضن را بکاربردند. حالا آقایان چون غالباً این

را با ضن با ظاد، چون دو تا ظن داریم و ما هو علی الغیب بضنین، آنجا با ضاد است. إن الظن لا یغنی من الحق شیء، این جا با ظاء

اخت الطاء است. حالا گفته شده هر دو به یک معناست، کتابی هم هست در این زمینه. این بحث هست و حالا من وارد این بحث نمی

شوم.

ظاهراً هر دو در هر دو یک معنای ضیق گرفته شده، در خود معنای ضن و ظن معنای ضیق است. در معنای علم لمعان است، برق است،

مثل برق درخشان است. این کلمه ظن، البته الان حتی در کتب اصول ما ضیق را به معنای ضیق ادراکی گرفتند یعنی درست نمی بیند.

روشن نیست و لذا به قول این ها چون ادراکی هست و آن ادراک ضیق دارد ممکن است آن را مثل یک ادراک واسعی قرار بدهد، این

اسمش حجیت شده است. لذا مثل مرحوم نائینی می گوید ظن طبیعتا حجت نیست، اما قابلیت حجت دارد، مثل انسانی که چشمش ضعیف است رویتش خیلی وسیع نیست اما عینک می زند و خوب می بیند، دقت کردید؟ حجیت مثل عینک زدن است نسبت به ظن. کلمه شک هم در لغت عرب اصلش به معنای چسبیدن است، مثلا شما در بیابان راه بروید خاری چیزی به لباس شما می چسبد این شک است. راجع به امام مجتبی دارد او مسموم قد شکت بسهامه اکفانه، یعنی تیرها مثل این خاری که به کفن حضرت چسبید. داخل شدن و چسبیدن. یعنی به عبارت دیگر اصیل نیست، وارد نیست، کنده می شود. کلمه شک این است لذا کلمه شک را هم به همین معناست چون یک چیزی است که به ذهن انسان می آید، آدم که راه می رود چیزهایی به پایش می چسبد، علفی یا چیزی مثل این. این از این قبیل است اما در علم این نیست، البته عرض کردیم که از آیات قرآنی وقتی صحبت ظن می شود نسبت به جاهلین، مراد ضیق ادراکی نیست آن معنایی که ما داریم بلکه مراد ضیق برهانی است، پشتوانه آن است. یعنی إن هم إلا یظنون، إن هم إلا یخرسون. این دو تا ضیق است، یکی ضیق ادراکی که رویت شما ضعیف است، مثل آدمی که چشمش ضعیف است و یکی هم ضیق برهانی است، پشتوانه علم. ما انزل الله بها من سلطان، سلطاننش ضعیف است. إنا وجدنا آباءنا علی هذا، این یک وجدان سلیمی نیست، یعنی پشتوانه علمی ندارد. ما انزل الله بها من سلطان، من برهان، قل هاتوا برهانکم إن کنتم صادقین. باید برهان باشد. وقتی برهان پشت سرش نبود، وقتی سلطان نبود این یک نوع ضیق دارد، ضیق برهانی اما در کتاب های اصولی ما فعلا ضیق ادراکی گرفتند. تفصیل کلام فردا ان شا الله.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین